



Alteration and Motion in the Philosophy of Avicenna and Later Wittgenstein; A Comparative Study



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Yaghoubpoor H.*

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Comparative Philosophy, Qom University, Qom, Iran

Monfared M.

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran

Alahbedashti A.

Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran

How to cite this article

Yaghoubpoor H, Monfared M, Alahbedashti A. Alteration and Motion in the Philosophy of Avicenna and Later Wittgenstein; A Comparative Study. Philosophical Thought. 2025;5(2):191-206.

*Correspondence

Address: Faculty of Theology and Islamic Studies, Comparative Philosophy, Qom University, Al Ghadeer Boulevard, Qom, Iran. Postal Code: 3716146611

Phone: +98 (25) 32103000

hossein.yaghoubpoor@gmail.com

Article History

Received: April 21, 2025

Accepted: May 22, 2025

ePublished: May 31, 2025

ABSTRACT

According to the understanding of the present study, the comparative analysis and examination of alteration and motion in the philosophy of Avicenna and later Wittgenstein can be considered a point of connection and link between nature and metaphysics. This research, while examining the views of Avicenna and the later Wittgenstein on the issue of alteration and motion, Symmetry and logical analogies And also the difference in the views of these two philosophies regarding the perception and image that both philosophers had from this perspective, Analyzed and examined comparatively to clarify their co-narrative on the issue of alteration and motion. Just as Avicenna considered alteration and motion as a process on the path to actualization of something -Which has had potential until now- to achieve evolution, Wittgenstein seeks to alteration and motion to lead “non-identicals” towards “Identicals” up to in this process (It means transferring meaning) Most logical understanding, And as a result, awareness is gained.

Keywords Alteration, Motion, Moment, Comparative Philosophy, Avicenna, Late Wittgenstein

CITATION LINKS

[Asgari, 2015] The role of potentiality in explaining the existence of material beings in Aristotle's philosophy; [Burwood, 2023] The river-bed of thoughts and conceptual change; [Coope, 2009] Change and its relation to actuality and potentiality; [Copleston, 2008] A history of philosophy (Volume 1); [Hanfling, 2018] Wittgenstein's later philosophy; [Ibn Sina, 1982] The physics of the cure: The art of natural hearing; [Ibn Sina, 1983] The commentaries/glosses; [Ibn Sina, 1984] The cure: The physics; [Ibn Sina, 2000] Deliverance from drowning in the sea of aberrations; [Ibn Sina, 2004] The Alaei book of knowledge: Physics; [Ibn Sina, 2021] Remarks and admonitions; [Ismailpour & Alavi, 2022] Epistemological explanation of change (deconstructive analysis of change and motion); [Mesbah Yazdi, 2003] Philosophy instruction (Volume 2); [Mesbah Yazdi, 2005] Mishkat (commentary on the metaphysics of Ibn Sina's Al-Shifa); [Mohammadi & Paya, 2022] A critical assessment of “the language game of doubting” and “certainty” in the later Wittgenstein; [Motahhari, 2008] Collected works: Philosophical articles (Volume 6); [Nail, 2019] Being and motion; [Reyhani, 2017] A look at the existence and quiddity of the ‘time’ in Avicenna's philosophy; [Saadat Mostafavi, 2012] Commentary on remarks and admonitions: The third mode; [Tomashpolskaia, 2023] Ludwig Wittgenstein on the problem of time; [Tyson et al., 2000] One universe: At home in the cosmos; [Wittgenstein, 2020] Philosophical investigations; [Wittgenstein, 2021] Tractatus logico-philosophicus; [Wittgenstein, 2023] On certainty; [Zandiyeh, 2018] A review of Wittgenstein and the end of philosophy: Neither theory nor therapy;

تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر؛ مطالعه تطبیقی

حسین یعقوب‌پور*

گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، پردیس دانشگاهی دانشگاه قم، قم، ایران

مهدی منفرد

گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

علی الهی‌داشته

گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

تحلیل و بررسی تطبیقی تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر نقطه اتصال و پیوند میان طبیعت و مابعدالطبیعه است. این پژوهش، ضمن بررسی آرای ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر در خصوص مساله تغییر و حرکت، تقارن و تشابهات منطقی و همچنین تمایز نظرات این دو فلسفه را نسبت به برداشت و تصویری که هر دو فیلسوف از این منظر داشته‌اند، تجزیه و تحلیل نموده و به روش تطبیقی مورد بررسی قرار داده تا هم‌داستانی ایشان در مساله تغییر و حرکت روشن گردد. همان‌طور که ابن‌سینا تغییر و حرکت را فرآیندی در مسیر فعلیت‌یافتن چیزی دانسته - که تاکنون ظرفیتی در آن نهفته بوده - برای رسیدن به تکامل، ویتگنشتاین در پی این است که با تغییر و حرکت، «این نه آن‌ها» را به سمت «این‌همانی‌ها» سوق دهد، تا در این فرآیند (یعنی انتقال معنا)، بیشترین شناخت منطقی و در نتیجه آگاهی حاصل گردد.

کلیدواژگان: تغییر، حرکت، زمان، فلسفه تحلیلی، فلسفه تطبیقی، ابن‌سینا، ویتگنشتاین متأخر

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰

*نویسنده مسئول: hossein.yaghoobpoor@gmail.com

آدرس مکاتبه: قم، پردیس دانشگاهی دانشگاه قم، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه فلسفه و کلام.

تلفن محل کار: ۳۲۱۰۳۰۰۰ (۰۲۵)

مقدمه

مفهوم تغییر و حرکت، از دیرباز سنگ‌بنای تاملات فلسفی در سنت‌های گوناگون فکری بوده است. این مفهوم نه‌تنها در طبیعیات و کیهان‌شناسی، بلکه در مباحث وجودشناسی، معرفت‌شناسی و حتی الهیات نیز نقشی محوری ایفا کرده است. در سنت فلسفه اسلامی، متفکران بزرگی چون ابن‌سینا با الهام از فلسفه یونان، تبیینی نظام‌مند و عمیق از ماهیت حرکت ارائه داده‌اند که در چارچوب مباحث مربوط به قوه و فعل، زمان، علیت و غایتمندی هستی جای می‌گیرد. در دیدگاه سینیوی، حرکت فرآیندی عینی و واقعی است که به نحو تدریجی موجود را از مرتبه بالقوه به فعلیت رهنمون می‌سازد و شرط تحقق زمان قلمداد می‌شود. تاملات ابن‌سینا در این زمینه، عمق و پیچیدگی نگاه فلسفه مشاء به جهان متحول و پویا را نشان می‌دهد و بنیانی برای فهم دگرگونی در سطح وجود عینی فراهم می‌آورد.

در مقابل، در فلسفه غرب معاصر، به‌ویژه در سنت فلسفه تحلیلی، شاهد چرخشی از مباحث وجودشناختی صرف، به سوی تحلیل زبان و مفهوم هستیم. ویتگنشتاین متأخر، با رویکرد پدیدارشناسانه و تمرکز بر "کاربرد زبان" در "بازی‌های زبانی"، نشان می‌دهد که معنا نه امری ثابت و مستقل، بلکه تابعی از بستر کاربردی و قواعد ضمنی حاکم بر آن است. هرچند ویتگنشتاین به معنای سنتی و متافیزیکی به تحلیل حرکت به مثابه یک فرآیند وجودی نمی‌پردازد، اما مباحث او درباره پویایی زبان، نحوه فهم قواعد و تغییر در آنها (مساله تبعیت از قاعده)، پدیده "دیدن جنبه" (Aspect Perception) به مثابه نوعی تغییر ادراکی یا مفهومی و حتی تمثیل رودخانه در

کتاب "در باب یقین" که به رابطه میان ثبات نسبی و جریان دایمی در "جهان-تصویر" ما اشاره دارد، ایده‌هایی را دربر می‌گیرند که به نوعی با فهم ما از "تغییر"، "فرآیند" و "پویایی" در سطح مفهومی، زبانی و معرفتی گره خورده‌اند. به عبارت دیگر، اگرچه ابن‌سینا به تغییر و حرکت در عالم "بودن" می‌پردازد، ویتگنشتاین به نحوی به تغییر و حرکت در عالم "فهمیدن" و "معناکردن" نظر دارد.

مقایسه تطبیقی میان دیدگاه‌های دو فیلسوف از سنت‌ها و اعصاری متفاوت، به‌ویژه در مفهومی بنیادین مانند تغییر و حرکت که در یکی بار معنایی وجودی-متافیزیکی و در دیگری بار معنایی مفهومی-زبانی دارد، در نگاه نخست ممکن است دشوار و حتی ناممکن به نظر رسد. اینجاست که ضرورت روش‌شناختی چنین پژوهشی آشکار می‌شود: بررسی اینکه آیا با وجود تفاوت‌های بنیادین در مبانی "متافیزیک در برابر تحلیل زبان"، قلمرو بحث "وجود در برابر مفهوم"، و ابزارهای تحلیلی، می‌توان وجوه اشتراک ساختاری یا کارکردی در نحوه مواجهه این دو متفکر با پدیده "تغییر و حرکت" در افق‌های فکری متفاوتشان یافت؟ این پژوهش به دنبال آن است که پلی تحلیلی میان تبیین وجودی حرکت در فلسفه اسلامی و ایده‌های مرتبط با پویایی و تغییر در بستر زبانی و معرفتی در فلسفه معاصر برقرار سازد و نشان دهد که مقایسه این دو رویکرد چه نگرش‌های جدیدی را درباره ماهیت چندوجهی "تغییر" و ظرفیت‌های فلسفه تطبیقی برای ایجاد گفت‌وگو میان سنت‌های ناهمگون فراهم می‌آورد. ضرورت این پژوهش پرداختن به این چالش تطبیقی و کشف امکانات نظری نهفته در دل این تقابل ظاهری است.

بر این اساس، پرسش اصلی این پژوهش این است که با اذعان به تفاوت‌های مبانی میان فلسفه ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر (متافیزیک وجودی در برابر تحلیل زبانی/مفهومی)، مهم‌ترین وجوه اشتراک و افتراق تحلیلی در نحوه تبیین مفهوم تغییر و حرکت (یا ایده‌های مرتبط با دگرگونی و پویایی) در آرای ایشان چیست و این مقایسه تطبیقی چه نتایج فلسفی دربر دارد؟

این پژوهش با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش، ابتدا به تحلیل انتقادی و عمیق مفهوم تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا، با تأکید بر مبانی وجودی و طبیعیات او می‌پردازد. سپس، مباحث مرتبط با دگرگونی، پویایی زبان و تغییرات مفهومی/ادراکی در فلسفه ویتگنشتاین متأخر با رویکردی تحلیلی و تفسیری، مورد بررسی قرار می‌گیرند. در ادامه، بخش محوری مقاله به تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های این دو فیلسوف اختصاص یافته و با ارائه استدلال‌های مبتنی بر شواهد متنی، وجوه افتراق در مبانی و قلمرو و همچنین وجوه اشتراک احتمالی در ساختار یا کارکرد تبیین آنها از "تغییر و حرکت" تبیین می‌گردد. در نهایت، نتایج اصلی پژوهش و پیامدهای فلسفی حاصل از این مقایسه تطبیقی ارائه خواهد شد.

تبیین مساله تغییر و حرکت

در فلسفه تطبیقی، دقت در استعمال حقیقی واژگان و مفاهیم فلسفی ضروری است. حرکت، نوعی تغییر است که با ارجاع به یک مرجع سنجیده می‌شود؛ بدون مرجع ثابت، حرکت مطلق قابل تبیین نیست و باید آن را نسبی دانست. حرکت اساساً به تغییر موقعیت یک شیء نسبت به محیط اطرافش در یک بازه زمانی اشاره دارد. [Tyson et al., 2000: 20-21] رویکردهای فلسفی و علمی به تغییر و حرکت متنوع و گاه متقابل هستند. در دوران معاصر، نگرش علمی غالب، هستی را براساس زمان درک می‌کند، برخلاف رویکرد رایج در فلسفه و متافیزیک که زمان را براساس هستی می‌فهمد [Ismailpour & Alavi, 2022: 66].

نقطه عزیمت ابن‌سینا در تحلیل حرکت، مفهوم "طبیعت" به مثابه مبدا درونی حرکت یا سکون است. او حرکت را خروج تدریجی شیء از قوه به فعل در مقولات (کم، کیف، آین و وضع) تعریف می‌کند و سکون را قرارگرفتن شیء در حالت طبیعی آن می‌داند. بدین ترتیب، تغییر و حرکت، فرآیند فعلیت‌یافتن امری بالقوه است که با رسیدن به فعلیت کامل، متوقف می‌شود. ابن‌سینا با تقسیم حرکت به "توسطیه" و "قطعیه"، عینیت حرکت را اثبات کرده و بر وابستگی ذاتی فهم زمان به حرکت تاکید می‌ورزد.

در مقابل، ویتگنشتاین در فلسفه متاخر خود و در حوزه تحلیل زبان، به جنبه مفهومی و منطقی تغییر و حرکت می‌پردازد. او امور ذهنی را نماد امور منطقی می‌داند و تغییر را ناشی از تفاوت در نوع نگرش به یک موضوع واحد (که ذاتاً پایدار است) تلقی می‌کند. این دیدگاه با "روش توصیفی" تبیین می‌شود. در این منظر، گزاره‌ها به مثابه الگوهایی عمل می‌کنند که حیطه امور واقع را متعین می‌سازند و تغییر و حرکت، مستلزم گذار از یک گزاره (تصویر) به گزاره‌ای دیگر است. برای ویتگنشتاین، تحلیل تغییر و حرکت به معنای بررسی قوانین منطق و ویژگی‌های پیشینی آن است. او در آثار متأخرش (پژوهش‌های فلسفی، بند ۴۶۲) تغییر و حرکت را با پیوندهای علی (هم‌وقوعی منظم رویدادها) و امکان‌پذیری افعال ربطی مرتبط دانسته و تاکید می‌کند که درک حرکت نه از طریق حواس، بلکه از طریق توصیف نمادهای منطقی حاصل می‌شود، چرا که تغییر و حرکت، حامل و بستر وجود (به معنای منطقی و مفهومی آن) است. استناد او به لزوم وجود "موجودیت" یا فعلیتی است که فعل جست‌وجو بر آن واقع شود و نشان‌دهنده پیوند فعل (مانند جست‌وجو) با تغییر و حرکت است.

مفهوم قوه و فعل

مفهوم بنیادین در تبیین حرکت سینوی و ارسطویی، تمایز میان قوه (Potentiality) و فعل (Actuality) است. قوه به امکان و استعداد شیء برای تغییر اشاره دارد و بر جوهر نیز قابل اطلاق است (برخلاف استعداد که بیشتر به اعراض مربوط است). فعل به معنای تحقق، موجودیت عینی و آثار خارجی داشتن است. تقسیم موجود به بالقوه و بالفعل، تقسیمی نسبی و حاصل مقایسه است؛ هر موجود بالقوه‌ای از جهتی بالفعل نیز هست [Mesbah Yazdi, 2003: 296-301].

ابن‌سینا قوه را "مبدا دگرگونی چیزی به دیگر چیز، از جهت دیگر بودن آن" می‌داند. در اجسام متحرک، قوه به صورت "میل" (Inclination) ظاهر می‌شود که جسم را به سمت مکان طبیعی‌اش سوق می‌دهد و وجودش تنها در برخورد با موانع آشکار می‌گردد. مگر آنکه میل غالب شود. این میل یا طبیعی است یا قسری. تداوم این میل از مکان غیرطبیعی تا مکان طبیعی، همان حرکت است. حیثیت قوه و فعل، مفاهیمی اضافی و نسبی هستند نه عینی و این نکته در اثبات "ماده اولی" یا "هیولی" (Hyle) اهمیت دارد [Mesbah Yazdi, 2005: 133].

در چارچوب نظریه "هیلمورفیزم" (Hylemorphism) ارسطو، هیولی جوهری است که فی‌نفسه فعلیتی ندارد و صرفاً قوه پذیرش صورت‌های گوناگون است (قوه محض). این نظریه برای تبیین اساس مشترک اشیای مادی و امکان تبدیل آنها به یکدیگر (مانند عناصر اربعه) مطرح شد. ارسطو استدلال کرد که حتی عناصر بسیط نیز مرکب از "صورت" (فعلیت موجود) و هیولی (قوه پذیرش این صورت و صورت‌های دیگر) هستند [Copleston, 2008: 352]. رابطه ماده و صورت، همان رابطه قوه و فعل است؛ این دو، جنبه‌های بالقوه و بالفعل یک شیء واحدند، نه دو چیز متمایز. ارسطو با تفکیک میان "نبودن مطلق" و "نبودن ولی توانستن" (وجود بالقوه)، به مساله تغییر پاسخ داد. موجود بالقوه، هرچند پنهان، اما نحوه‌ای از وجود است که در نسبت با یک صورت دیگر تعیین می‌یابد [Asgari, 2015: 106-109].

در سنت فلسفی غرب پس از ارسطو، "فعلیت" تحقق تمایل ذاتی (قوه) شیء به تغییر است. ارسطو فعلیت را "کمال" یا "کاملاً در کار بودن" (Entelecheia/Energeia) می‌داند. توماس آکویناس حرکت را "فعلیت امر بالقوه، از آن جهت که بالقوه است" تعریف می‌کند؛ یعنی شیء در حال حرکت، به میزانی که بالفعل شده، دیگر بالقوه نیست و بالقوه‌بودنش دقیقاً در جنبه‌ای است که هنوز به فعلیت نرسیده [Coope, 2009: 277].

جایگاه زمان در مساله تغییر و حرکت

از منظر ابن‌سینا، زمان واقعیتی عینی و خارجی است که تحققش وابسته به اعتبار ذهن نبوده و در گرو وقوع حرکت و تغییر است. زمان، "مقدار" حرکت است نه خود آن و لذا بر هر امر "مادی متغیر" تسلط دارد. ذهن برای فهم این کمیت پیوسته، با فرض مقطعی ثابت به نام "آن" (Instant)، آن را قابل ادراک می‌کند. چون حرکت مقوم زمان (حرکت فلک اعظم) امری مستمر است، زمان نیز "در ممکنات" آغازی و انجामी ندارد و ازلی و ابدی است [Reyhani, 2017: 66]. ابن‌سینا میان حرکت قطعی (که اجزای فرضی‌اش با اجزای فرضی زمان منطبق است) و توسطیه (که چنین انطباق لزومی ندارد) تمایز می‌گذارد. او با تاکید بر اتصال و پیوستگی حرکت و زمان، نظریاتی که زمان را مجموعه‌ای از آنات بی‌امتداد و حرکت را مجموعه‌ای از سکون‌های لحظه‌ای می‌دانند، رد می‌کند. "تقدم و تاخر" ذاتی زمان نیست، بلکه مربوط به جنبه مقداری و عینی آن است که از حرکت ناشی می‌شود [Ibn Sina, 2021: 291-292].

ویتگنشتاین رویکردی انتقادی به مفهوم زمان دارد. او به کاربردهای زبانی مانند "زمان جریان دارد" اشاره می‌کند که زمان را امری ماهوی القا می‌کند، اما تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که این تصورات ریشه در ساختارهای دستوری زبان دارند. او به تناقضات زبانی در توصیف بی‌زمانی (مانند استفاده از کلمات زمانی "بعد" و "آغاز" برای مرگ) توجه می‌دهد. ویتگنشتاین میان "زمان حافظه" (ترتیب رویدادها در حافظه) و "زمان اطلاعات" (ترتیب مبتنی بر پرسش از دیگران) تمایز قایل می‌شود که هر دو وابسته به رویدادهای خاص هستند و با زمان فیزیکی متفاوت هستند [Tomashpolskaia, 2023: 18].

از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، شناخت ذات، از جمله ذات زمان، تنها از طریق "بازنمایی دستور زبان" و کاربرد آن ممکن است؛ و کاربرد را موجب بازیابی ذات و ماهیت واژه از طریق شناخت گرامری می‌داند [Wittgenstein, 2020: 96, 256, 336, 519]. بنابراین، برخلاف مفروضات فیزیکی، زمان را ایده‌ای ضروری و مکانیزمی برای داشتن ساختار قابل فهم جهان می‌داند (زمان، ایده‌ای ضروری و مکانیزمی برای فهم‌پذیری جهان است، نه یک واقعیت فیزیکی مستقل). گزاره‌ها و بازی‌های زبانی در طول زمان تغییر می‌کنند و این تغییرات قابل ادراک، خود سازنده مفهوم زمان هستند (گزاره‌ها یا دارای صورت تجربی صلب هستند که در نسبت با زمان تغییر می‌کنند، یا صورتی غیرصلب، سیال، در حال حرکت و تبدیل به یکدیگر هستند. هر بازی زبانی با زمان تغییر می‌کند و بازی زبانی چیزی است که از حرکات مکرر بازی در زمان، تشکیل شده است. آنچه به نظر انسان معقول یا نامعقول می‌نماید، تغییر می‌پذیرد. پس زمان خود بر اثر تغییراتی که قابل ادراک باشند، ساخته می‌شود). زمان در موجود تغییرپذیر رخ می‌دهد و اساساً توالی ذهنی و شمارش تغییرات بیرونی است.

صیوروت در مساله تغییر و حرکت

صیوروت (Becoming) یا "شدن"، به فرآیند گذار و انتقال شیء از حالتی به حالت دیگر یا از زمانی به زمان دیگر اشاره دارد و با نفس وجودی تغییر و حرکت (انتقال از قوه به فعل) هم‌معنا است. شیء در حال صیوروت، در مقابل شیء ثابت قرار می‌گیرد و حالتی پویا میان عدم و وجود کامل را نشان می‌دهد. این مفهوم بر ماهیت پویا و تکاملی واقعیت تاکید دارد. فلسفه "فرآیندی" (Process Philosophy) نیز بر ماهیت پویا و تغییر

مداوم واقعیت تمرکز دارد و صیرورت یکی از مفاهیم محوری آن است. در این دیدگاه، همه چیز در حال دگرگونی و رشد است و واقعیت، یک تبدیل دائمی است. ویتگنشتاین متاخر نیز با این دیدگاه قرابت دارد؛ او هویت انسان را ثابت نمی‌داند بلکه آن را محصول تعامل مستمر با محیط و در حال شدن دائمی می‌بیند. واقعیت، شبکه‌ای از فرآیندهای به هم پیوسته است، نه مجموعه‌ای از موجودیت‌های منزوی. تعامل میان این فرآیندها، موجب تغییر و حرکت دائمی می‌شود. ویتگنشتاین به مساله‌سازبودن درک فرآیندهای ذهنی و حالات اشاره می‌کند و آن را ناشی از تعهد به نگرشی خاص می‌داند [Wittgenstein, 2020: 192].

روش شناخت تغییر و حرکت

شناخت تغییر و حرکت با چالش توصیف "جنبش" (اگر از سکون آغاز کنیم)، یا "ثبات" (اگر از پویایی آغاز کنیم) روبه‌رو است. تاریخ فلسفه مساله را اغلب با ارجاع به مرجعی ثابت (مانند مکان فیزیکی یا ابدیت) تبیین کرده، هرچند درک آن به مقولاتی چون کیفیت، کمیت، رابطه و نیرو نیز وابسته است. در مقابل، "روش توصیفی" از حداقل وجود آغاز کرده، بر "شدن" در کنار "بودن" تاکید می‌ورزد و خود عملیات هستی‌شناسی را نیز حرکتی قابل تحلیل می‌داند [Nail, 2019: 27-29]. اگر هستی دائماً در حال سریان (بودن تاریخی) و شدن باشد، توصیف آن نیازمند فرآیندی است که هم تداوم را توجیه کند و هم از خود هستی (برای امکان توصیف) متمایز باشد. این منجر به نفی یک کلیت همگن و اثبات کثرتی پیوسته از جریان‌ها (حرکات و تغییرات متعدد و نامتناهی) می‌شود که آغاز و پایانی ندارند [Nail, 2019: 84-86].

این توصیف با تعریف ابن‌سینا از حرکت قطعی (حرکت مستمر جسم) قابل انطباق است و می‌توان آن را به تغییرات غیرممکنی در احوال جسم مادی (مانند تغییر حرارت، حجم، رنگ، مقاومت) که "وصف حال" هستی هستند، تعمیم داد.

در فلسفه غرب، شناخت تغییر و حرکت با نگرش "فرآیندی" منطبق است که بر موقعیت‌های گذرا، تبدل و شدن به عنوان ویژگی‌های واقعیت تاکید دارد و می‌کوشد آینده‌ای بدیع را درک کند. ویتگنشتاین متقدم، فلسفه را ذیل گزاره‌های صدق قابل بررسی می‌داند. در نظر او، "نماد" یا "بیان" در یک گزاره، ارزش خود را از میزان حرکت و تغییری می‌گیرد که بین دو نماد (در یک بیان ناواضح به نام متغیر) رخ می‌دهد؛ تغییر مستلزم گذار به حکم، گزاره یا الگویی دیگر است [Wittgenstein, 2021: 83].

نزد ویتگنشتاین متاخر، امکان‌پذیری حرکت رابطه‌ای یکتا با مفهوم حرکت دارد. این امکان‌پذیری نزدیک‌تر از رابطه تصویر با موضوعش است. برای او یکتایی ارتباط تصویر با خود حرکت، با نماد حرکت مساوی است و اگر تجربه به دلیل اعوجاج نشان دهد که این امکان موجب حرکت مطلوب نخواهد بود، اصل پیشینی‌بودن را نقض خواهد کرد. در نتیجه امکان‌پذیری یک اصل پیشینی و حرکتی که در نتیجه این امکان روی می‌دهد، به فعلیت درآمدن یک "نماد" است [Wittgenstein, 2020: 150-153].

مساله حرکت و تغییر در فلسفه ابن‌سینا

در نظام فلسفی ابن‌سینا، مفهوم تغییر و حرکت، کلیدی برای تبیین عالم مادی و فرآیند شدن (صیرورت) است. او حرکت را واقعیتی عینی و بنیادین می‌داند که اساس درک عالم کون و فساد و گذار از قوه به فعل است. این دیدگاه، ریشه در نظریه "قوه و فعل" دارد و تصویری پویا از هستی ارائه می‌دهد. تعریف مشهور ابن‌سینا از حرکت چنین است [Ibn Sina, 2000: 203]:

"حرکت تغییر تدریجی در حالت قار جسم است که روی به سوی غایتی داشته و خواهان وصول آن باشد، خواه غایت بالقوه یا بالفعل باشد".

این تعریف بر چند جنبه کلیدی تأکید دارد که تحلیل آنها برای فهم دیدگاه سینوی ضروری است:

۱. تبدل حال قار: حرکت تغییر در یک حالت ثابت یا بستر پایداری (جسم) رخ می‌دهد. این نشان می‌دهد که در طول فرآیند تغییر، یک اساس یا جوهر ثابت وجود دارد که متحمل تغییرات می‌شود. تغییر، در اعراض یا اوصاف حادث بر این بستر ثابت صورت می‌گیرد.
 ۲. یسیراً یسیراً: تأکید بر تدریجی‌بودن حرکت است. حرکت فرآیندی گسسته و دفعی نیست بلکه مستلزم عبور پیوسته از مراحل میانی است. این تدریج در فهم رابطه حرکت با زمان نقش کلیدی دارد.
 ۳. علی سبیل اتجاه نحو شیء و الوصول إلیه: حرکت غایتمند است و به سوی مقصد و هدفی مشخص جهت دارد. این هدف همان فعلیتی است که متحرک بالقوه واجد آن است و با حرکت به آن نایل می‌شود. این بعد غایت‌شناختی، حرکت را به عنوان فرآیندی هدفمند در جهت کمال موجودات تبیین می‌کند.
 ۴. و هو بالقوة أو بالفعل: اشاره به این نکته دارد که مقصد حرکت (غایت) یا هنوز به مرتبه فعلیت نرسیده (بالقوه) یا ممکن است بالفعل تحقق یافته باشد، هرچند ذات حرکت، خروج از قوه به فعل است.
- این تعریف، حرکت را بلافاصله در چارچوب نظریه "قوه و فعل" قرار می‌دهد. حرکت، عین همین فرآیند شدن و خروج تدریجی از قوه به فعلیت است. موجود مادی، به دلیل نقص وجودی خود، در ابتدا واجد برخی کمالات به نحو قوه است و از طریق حرکت است که این قوه‌ها به فعلیت می‌رسند. هستی مادی در این نگاه "تشکیکی و حرکت‌مند" است. ابن‌سینا برای تحلیل دقیق‌تر، میان حرکت قطعی و حرکت توسطیه تمایز قایل می‌شود. حرکت قطعی، ناظر به خود فرآیند پیوسته عبور از مبدا به منتها است؛ امتدادی متصل و تدریجی که مسافت را در زمان طی می‌کند و غالباً به صورت ذهنی تصور می‌شود. اما حرکت توسطیه، «التوسط بین المبدأ و المنتهی» است؛ یعنی همان حالت بسیط بودن شیء در میانه راه در هر "آن حدوثی" [Motahhari, 2008: 764].
- ابن‌سینا با پذیرش تعریف ارسطو از حرکت به عنوان «کمال اول لما هو بالقوة، من جهة ما هو بالقوة» (حرکت کمال نخستین است برای امر بالقوه، از آن حیث که بالقوه است)، تصریح می‌کند که تنها یکی از این دو معنا (توسطیه) در خارج و در اعیان موجود است [Ibn Sina, 1984: 83]:
- "مفهوم حرکت به دو معناست: یکی با فعل در اشیای عینی جایز نیست و دیگری در اشیای عینی موجود بوده و جایز است".
- بنابراین، صورتی که وجود بالفعل خارجی دارد و شایسته نام حرکت است (حرکت توسطیه)، همان حالت متوسطی است که متحرک در آن نه در مبدا است و نه به غایت رسیده. این "توسط" یک حد مشخص در یک "آن" نیست بلکه شاخصه‌ای واحد و متحد با متحرک است که مادامی که شیء متحرک است، این شاخصه باقیست، هرچند حدود فرضی آن تغییر می‌کند. این صفت "متوسط‌بودن" که دایماً با متحرک همراه است، همان "کمال اول" مورد نظر در تعریف ارسطویی حرکت است. کمالی که پس از پایان حرکت حاصل می‌شود، "کمال دوم" خواهد بود [Ibn Sina, 1982: 106-108].

این تفکیک با تمایز کلی‌تر ابن‌سینا میان دو نوع کمال مرتبط است: "کمال اول" که صورت یا ماهیت ذاتی شیء و مقوم وجود اولیه آن است و در طول حرکت ثابت می‌ماند؛ و "کمال ثانی" که ناظر به اعراض و صفاتی است که شیء پس از تحقق اولیه‌اش کسب می‌کند [Ibn Sina, 1983: 33]. حرکت اساساً فرآیند تدریجی کسب "کمال ثانی" است؛ یعنی خروج از قوه کمال ثانی به "فعل" آن؛ و رسیدن به این کمال غایی، موجب توقف حرکت می‌شود. در این چارچوب، "زمان" نیز جایگاه خود را می‌یابد. پیوستگی زمان، بازتاب پیوستگی حرکت است و بدون حرکت، زمان در عالم ماده بی‌معنا است.

در جمع‌بندی تبیین ابن‌سینا از حرکت که ریشه در متافیزیک ارسطویی دارد، آن را فرآیندی عینی، واقعی، تدریجی، پیوسته و غایت‌مند معرفی می‌کند که در بستر جوهر ثابت (کمال اول) و در اعراض (کمال ثانی) رخ می‌دهد، از قوه به فعلیت می‌انجامد و مقدار آن، بنیاد مفهوم زمان را تشکیل می‌دهد. این دیدگاه، جهانی متغیر اما ساختارمند و هدفمند را ترسیم می‌کند.

مساله تغییر و حرکت در فلسفه ویتگنشتاین متأخر

فلسفه متأخر ویتگنشتاین، برخلاف رویکردهای وجودشناختی سنتی، مساله تغییر و حرکت را در چارچوب تحلیل زبان و کاربرد مفاهیم مورد بررسی قرار می‌دهد. تمرکز اصلی او از تحلیل ساختار منطقی جهان (نظیر آنچه در رساله منطقی-فلسفی مطرح بود) به سوی بررسی "کاربرد زبان" در بستر "بازی‌های زبانی" (Language Games) و "اشکال زندگی" (Forms of Life) انتقال پیدا می‌کند. از این منظر، فهم هر مفهومی، از جمله "تغییر" یا "حرکت"، نه از طریق تطابق با واقعیتی مستقل و عینی بلکه با درک قواعد و عرف‌های حاکم بر کاربرد آن مفهوم در یک بازی زبانی خاص و درون یک شکل زندگی معین حاصل می‌شود. این رویکرد پیامدهای مهمی دارد. نخست آنکه، معنای مفاهیم، امری ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه پویا و وابسته به نحوه استفاده از آنها در عمل است. دوم، از آنجا که اشکال مختلف زندگی و بازی‌های زبانی متناظر با آنها می‌توانند متفاوت باشند و حتی با یکدیگر "قیاس‌ناپذیر" (Incommensurable) تلقی شوند، درک ما از "تغییر" نیز می‌تواند در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی گوناگون، متفاوت باشد. ویتگنشتاین متأخر، معیار عینیت را نه در تطابق با واقعیات مادی یا ذهنی، بلکه در "توافق در احکام" (Agreement in Judgments) درون یک جامعه زبانی می‌داند. این دیدگاه، به سمت نوعی "نسبی‌گرایی" مفهومی و معرفتی گرایش دارد، هرچند ویتگنشتاین امکان ارزیابی و تغییر قراردادها از یک موضع بیرونی را منتفی نمی‌داند، اما خود اشکال زندگی را به مثابه "امر داده‌شده" (The Given) و بنیادین‌تر، شبیه به قواعد منطقی یا دستوری، در نظر می‌گیرد که اساساً قراردادی نیستند [Hanfling, 2018: 199-200].

نکته کلیدی در فهم پویایی از دیدگاه ویتگنشتاین، توجه به تغییرپذیری خود چارچوب‌های بنیادین شناخت است. او در کتاب "در باب یقین" (On Certainty)، ضمن رد شک‌گرایی رادیکال، نظامی از باورها را معرفی می‌کند که بر مبانی استوارند که آنها را "گزاره‌های لولایی" (Hinge Propositions) یا "جهان-تصویر" (World-Picture) می‌نامد. این گزاره‌ها، مانند لوله‌های یک در، چارچوب عملکرد و حرکت باورهای دیگر (گزاره‌های تجربی) را فراهم می‌کنند. اگرچه خود این گزاره‌های لولایی معمولاً موضوع صدق و کذب به معنای رایج قرار نمی‌گیرند (و پذیرش آنها پیش‌شرط معناداری شک و یقین است)، اما بستر لازم برای تعیین صدق و کذب سایر گزاره‌ها در یک بازی زبانی را مهیا می‌سازند. اهمیت محوری این بحث در آن است که از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، حتی این گزاره‌های لولایی که مبانی یقین ما را تشکیل می‌دهند، ثابت و لایتغیر نیستند.

آنها "تغییرپذیرند" و "یقینی بالذات نیستند" [Mohammadi & Paya, 2022: 246]. این بدان معناست که بنیادی‌ترین چارچوب‌های فهم ما از جهان نیز در طول زمان و تحت تاثیر تجربیات زیسته آدمیان، می‌توانند دستخوش دگرگونی شوند. ویتگنشتاین در بندهای ۶۵، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۶۶، ۲۵۶، ۳۳۶ از "در باب یقین" تصریح می‌کند که "آنچه به نظر انسان‌ها معقول یا نامعقول می‌رسد، تغییر می‌پذیرد" و "بازی‌های زبانی با زمان تغییر می‌کنند". تغییر در بازی‌های زبانی، ناگزیر به تغییر در مفاهیم و معانی واژه‌ها منجر می‌شود [Wittgenstein, 2023: 12].

ویتگنشتاین برای تصویرسازی این پویایی چندسطحی و عدم ثبات مطلق، از تمثیل "رودخانه" بهره می‌جوید [Wittgenstein, 2023: 18]:

«تصویر یک رودخانه را در نظر بگیرید ... حرکت آب در بستر رودخانه و جابه‌جایی خود بستر، تفاوت دارند.»

در این تمثیل:

۱. جریان آب و ماسه‌های متحرک ساحل: نماینده "گزاره‌های معمولی" یا تجربی در یک بازی زبانی هستند که دایم در حال تغییر و جابه‌جایی‌اند و صدق و کذب آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۲. بستر و ساحل رودخانه: نماینده "گزاره‌های لولایی" هستند که ثبات بیشتری دارند و مجرای حرکت گزاره‌های تجربی را تعیین می‌کنند. این بستر، خود حاصل "تشنین" شدن تجربیات گذشته است.

نکته مهم تمثیل این است که بستر رودخانه نیز مطلقاً ثابت نیست: "ممکن است در طول سالیان دچار تغییر شوند ... هیچ قسمتی از بستر رودخانه را نمی‌شود برای همیشه ثابت و لایتغیر دانست" [Wittgenstein, 2023: 18].

علاوه بر این، گزاره‌های لولایی "ذومراتب" هستند؛ برخی صلب‌تر و پایدارترند و برخی دیگر زودتر دچار تغییر می‌شوند. مرز دقیقی نیز میان گزاره‌های لولایی (منطقی/گرامری) و گزاره‌های تجربی وجود ندارد و این مرز خود می‌تواند در طول زمان جابه‌جا شود؛ گزاره‌ای که زمانی تجربی بوده، می‌تواند به بخشی از بستر تبدیل شود و بالعکس. رابطه میان آب (گزاره‌های تجربی) و بستر (گزاره‌های لولایی) یک رابطه پویا و تعاملی است؛ بستر به جریان آب جهت می‌دهد و جریان آب نیز به نوبه خود بستر را تغییر می‌دهد و شکل می‌بخشد [Burwood, 2023: 8-10].

علاوه بر این تحلیل از پویایی درونی زبان و چارچوب‌های معرفتی، تفاسیر دیگری نیز از آرای ویتگنشتاین در ارتباط با مفهوم تغییر و حرکت قابل ارایه است:

۱. تغییر معرفت‌شناختی/روان‌شناختی: تغییر به مثابه امری عمدتاً وابسته به فاعل شناسا و تغییر در "دامنه برداشت‌های حسی" یا "حالت روان‌شناختی" او فهمیده می‌شود، نه لزوماً تغییری در واقعیت عینی خارجی.
۲. تغییر منطقی/معنایی: رابطه منطقی استلزام میان گزاره‌ها (مانند وقتی p از q نتیجه شود، معنای p حاوی معنای q است)، به مثابه نوعی "انتقال"، "جابه‌جایی معنایی"، یا "عملیات" منطقی بر روی گزاره‌ها تفسیر می‌شود. این نگاه، تغییر و حرکت را امری "درونی از اشیا" (احتمالاً

اشیای منطقی یا زبانی) می‌داند (اشاره به بندهای ۵/۱۲ و ۵/۱۲۲، ۵/۱۵۲ و ۵/۱۵ و ۵/۲۳۲ و ۵/۲۴ و ۵/۲۵ از رساله منطقی-فلسفی).

۳. تغییر، علیت و امکان: تغییر و حرکت با مفاهیمی چون "پیوندهای علیت"، "هم‌وقوعی منظم رویدادها" و "توصیف امکان" مرتبط دانسته می‌شود. در این تفسیر، می‌توان ساختار امکان حرکت را به "ماشینی" تشبیه کرد که رویدادها بر آن سوار شده و به مقصد می‌رسند.

در جمع‌بندی، نگاه ویتگنشتاین متاخر به تغییر و پویایی، اساساً زبانی، مفهومی و معرفت‌شناختی است. او به جای جست‌وجوی ماهیت حرکت در اشیای خارجی (مانند ابن‌سینا)، بر پویایی خود زبان، تغییر مفاهیم در بستر بازی‌های زبانی و تحول‌پذیری چارچوب‌های بنیادین شناخت (جهان-تصویر و گزاره‌های لولایی) تمرکز می‌کند.

رسیدن به کمال با تغییر و حرکت

از منظر ابن‌سینا، تغییر و حرکت فرآیندی است که یک شیء یا وجود امکانی در گذار میان قوه و فعل طی می‌کند. او حرکت را به مثابه "کمال اول شیء بالقوه" تعریف می‌کند؛ این کمال به تدریج و در بستر زمان به فعلیت می‌رسد [Ibn Sina, 2004: 4-6]. تا زمانی که شیء در حال حرکت است، هنوز به فعلیت تام نرسیده و واجد نوعی نقص است که باید از طریق حرکت مرتفع گردد. بنابراین، موجود بالقوه دارای دو کمال است:

۱. کمال اول: نفس حرکت و فرآیند گذار از قوه به فعل.

۲. کمال دوم: وصول به فعلیت کامل و برطرف‌شدن نواقص، که با سکون همراه است.

ابن‌سینا تأکید دارد که حرکت در خود شیء واقع می‌شود و امری وجودی است (نه صرفاً جابه‌جایی مکانی) و سکون امری عدمی است. اگر حرکت درونی اشیا وجود نداشت، هیچ‌گونه تغییر، تبدیل، ترکیب یا پیدایش جدیدی در عالم رخ نمی‌داد. این حرکت همواره معطوف به یک "غایت" است؛ در غیر این صورت، بهبود خواهد بود. ابن‌سینا در کتاب "تعلیقات" میان "صورت" (به عنوان کمال اول که نوع را پدید آورده و وجود ذات بر آن متوقف است) و "کیفیت" (به عنوان کمال ثانی که بر وجود ذات متوقف بوده و قابل شدت و ضعف است) تمایز قایل می‌شود و حرکت را ناشی از اشتداد کیفیت تا سرحد قبول صورت دیگر می‌داند. این تمایز مشابه تفکیک ارسطویی میان ظرفیت (کمال اول، مانند شکل شمشیر) و اجرای ظرفیت (کمال دوم، مانند برندگی شمشیر) است [Saadat Mostafavi, 2012: 43].

ویتگنشتاین متاخر، با فاصله‌گرفتن از رویکرد وجودشناختی، به تحلیل زبان و کارکرد آن می‌پردازد. او معیار معناداری را "کارکرد" زبان در بستر بازی‌های زبانی و اشکال زندگی می‌داند و هدف فلسفه را نه نظریه‌پردازی یا درمان، بلکه "روشن‌گری" (Clarification) از طریق "توصیف" (Description) می‌داند. این روشن‌گری شامل ارائه اطلاعات جدید نیست، بلکه جلب توجه به آن چیزی است که پیش روی ما قرار دارد و از طریق "پیروی از قاعده" حاصل می‌شود. تغییر نگرش ویتگنشتاین از تأکید بر بازنمایی امور واقع در رساله (که با محدودیت‌هایی مواجه بود) به پذیرش تعدد کارکردهای زبان در آثار متاخر، به او امکان داد تا به غایت مد نظر خود، یعنی دستیابی به "آگاهی" و انتقال آن از طریق توصیف کارکردهای عادی زبان، نزدیک‌تر شود [Zandiyeh, 2018: 98].

ویتگنشتاین برای نشان‌دادن پیچیدگی‌های رابطه زبان و واقعیت به تحلیل "توصیف" در مقابل "نام‌گذاری" می‌پردازد. برای مثال در گزاره "ذوالفقار تیغه تیزی دارد"، یک نام خاص (ذوالفقار) وقتی شمشیر حاضر است،

تنها به یک "بسیط" حاضر دلالت می‌کند و اگر آن شیء از بین برود، نام معنایش را از دست می‌دهد. اما در یک تحلیل توصیفی حتی اگر شیء مذکور از بین رفته باشد، همچنان معنادار است. این نشان می‌دهد که معنای گزاره‌ها لزوماً به وجود عینی مدلول تک‌تک واژگان وابسته نیست، بلکه به ساختار و کاربرد آنها در زبان بستگی دارد. در پس واژگان باید چیزی مطابق با آنها وجود داشته باشد که همان "نام واقعی" یا "توصیف" آن واژه است [Wittgenstein, 2020: 57-58].

ویتگنشتاین همچنین به جنبه‌های شناختی و روان‌شناختی تغییر توجه دارد. او در بخش دوم پژوهش‌های فلسفی با اشاره به "تغییر جنبه‌ی شناخت" (Aspect Change) می‌گوید: ما با استفاده از زبان، تغییر در "دریافت ذهنی" خود را چنان توصیف می‌کنیم که گویی خود شیء تغییر کرده است؛ و تاکید می‌کند که طبیعت پیوسته در حال تغییر است، اما حافظه و نحوه نگارش ما می‌تواند پویایی را به شکلی ایستا بازنمایی کند [Wittgenstein, 2020: 348, 356-357]. همچنین، در تمثیل رودخانه، او به سیالیت و تغییرپذیری مرز میان گزاره‌های تجربی (آب روان) و گزاره‌های لولایی/قواعد (بستر رودخانه) اشاره می‌کند که نشان‌دهنده پویایی درونی خود چارچوب‌های فهم ما است.

بر این اساس، می‌توان گفت کمال ثانی یا فعلیت محض برای هر چیز در فلسفه تحلیل زبانی، "توصیف" آن است، نه صرفاً واژگان دال بر آن. "افعال ربطی" در این نظریه، بیانگر حرکت یا تغییری هستند که یک نام یا واژه (موضوع) را به سمت محمول هدایت کرده و به کمال ثانی (فهم یا آگاهی از وصف) می‌رسانند؛ فعل ربط به مثابه "کمال اول" یا واسطه این حرکت زبانی عمل می‌کند. طبق این تفسیر، جهان واقع (یا بهتر بگوییم، توصیف ما از آن) شامل یک واقعیت تجزیه‌ناپذیر زبانی (موضوع)، یک معرف ساده (محمول) و یک فعل ربط (نمایانگر حرکت/کمال اول) است. توصیف، بازنمایی یک گزاره در فضایی است که معانی در آن نوسان می‌کنند؛ فعل گزاره نه صرفاً حمل، بلکه حرکت موضوع به سمت محمول برای رسیدن به کمال مطلوب (آگاهی) است. تغییر لازمه امکان است و تغییرناپذیری یک فرآیند، آن را بی‌معنا می‌سازد. برای مثال، با توجه به بند ۴۹۸ از "پژوهش‌های فلسفی" دستور "شیر به من شکر"، برخلاف "شکر را به من بده" به دلیل فقدان ساختار و فعل ربط مناسب، فرآیندی را ممکن نمی‌سازد و آگاهی را حاصل نمی‌کند.

محوریت مساله تغییر و حرکت

همان‌طور که تحلیل شد، تبیین مفهوم تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا و ایده‌های مرتبط با پویایی در فلسفه ویتگنشتاین متأخر، ریشه در مبانی فلسفی متفاوتی دارند و در قلمروهای متمایزی به بحث گذاشته می‌شوند. علی‌رغم قرارگرفتن ابن‌سینا و ویتگنشتاین در دو سنت فلسفی متمایز (متافیزیک وجودی و تحلیل زبان) و تفاوت‌های بنیادین در قلمرو، مبنا و ماهیت تحلیل، می‌توان وجوه اشتراک ساختاری یا کارکردی در نحوه مفهوم پردازی آنها از "تغییر و حرکت" یافت. هدف از این بخش، نه یافتن تطابق تام میان دو نظام فکری ناهمگون، بلکه واکاوی تحلیلی وجوه افتراق بنیادین و همچنین کشف اشتراکات احتمالی، به‌ویژه در سطح ساختاری یا کارکردی، در مواجهه این دو فیلسوف با پدیده عام تغییر و حرکت در افق‌های فکری متفاوتشان است. این تحلیل تطبیقی، نشان خواهد داد که چگونه دو سنت فلسفی متمایز، با ابزارهای مفهومی متفاوت، به جنبه‌هایی از واقعیت می‌پردازند که به نحوی با فرآیند "شدن" و "تحول" گره خورده است.

وجوه افتراق بنیادین

قلمرو بحث و ماهیت مساله

نخستین و مهم‌ترین وجه افتراق در قلمرو بحث و ماهیت دگرگونی نهفته است. ابن‌سینا، به مثابه فیلسوفی مشائی، عمدتاً به تغییر و حرکت در عالم وجود عینی و مادی می‌پردازد. حرکت از دیدگاه او، یک فرآیند وجودی و فیزیکی واقعی است که در جوهر یا اعراض موجودات رخ می‌دهد و مستلزم عبور تدریجی از قوه به فعلیت است. این بحث، موضوع طبیعیات و بخشی از متافیزیک وجودی او است و ریشه در مفاهیمی چون ماده و صورت، قوه و فعل، جوهر و عرض و علیت دارد. در مقابل، ویتگنشتاین متاخر، با رویکرد تحلیل زبانی، به پدیده "تغییر" در سطح زبانی، مفهومی، ادراکی و معرفتی نظر دارد. ایده‌های او درباره پویایی زبان، تغییر بازی‌های زبانی و اشکال زندگی و تحول در "جهان-تصویر"، به دگرگونی در نحوه فهم، کاربرد واژگان و سازمان‌دهی باورهای بنیادین ما مربوط می‌شود. تغییر و حرکت در این بستر، فرآیندی وجودی در اشیا نیست، بلکه تحول در چارچوب‌های معنایی، قواعد تفکر و ادراک، یا تغییر در نظام باورها است. به تعبیری، اگر ابن‌سینا به "بودن در حال تغییر" می‌پردازد، ویتگنشتاین به "فهمیدن در حال تغییر" یا "کاربرد در حال تحول" می‌پردازد.

مبنای تحلیل و معیار صدق

وجه افتراق دیگر، در مبنای تحلیل است. ابن‌سینا تحلیل خود را بر مبنای متافیزیکی و اصول طبیعیات (واقعیات مستقل از ذهن) استوار می‌کند و معیار صدق را تطابق با واقعیت خارجی می‌داند. در حالی که ویتگنشتاین متاخر، تحلیل خود را بر کاربرد زبان، قواعد بازی‌های زبانی و "توافق در احکام" در یک جامعه زبانی بنا می‌نهد و معیار او توافق در بستر کاربرد است. این تفاوت روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، نحوه بازگویی "واقعیت" و "تغییر" را در دو فلسفه متفاوت می‌کند.

علی‌رغم این تفاوت‌های بنیادین، که مقایسه مستقیم و یافتن تطابق مصداقی میان "حرکت" سینوی و ایده "دگرگونی" ویتگنشتاینی را دشوار می‌سازد، می‌توان به برخی اشتراکات، به‌ویژه در سطح ساختاری یا کارکردی، اشاره کرد که تحلیل تطبیقی این مساله را ممکن و روشن‌گر می‌سازد.

وجوه اشتراک تحلیلی

وجود عنصری ثابت در بستر دگرگونی

هر دو فیلسوف، به نحوی، وجود یک بستر یا عنصر نسبتاً ثابت را در کنار فرآیند دگرگونی مفروض می‌گیرند. در فلسفه ابن‌سینا، "جوهر" شیء در طول فرآیند حرکت و تغییر اعراض (کمال ثانی)، ثابت باقی می‌ماند. حرکت بر این جوهر ثابت عارض می‌شود. در اندیشه ویتگنشتاین متاخر نیز، "جهان-تصویر" یا "گزاره‌های لولایی" (مانند بستر رودخانه)، چارچوبی نسبتاً پایدار را برای بازی‌های زبانی و باورهای معمولی (مانند جریان آب) فراهم می‌کنند. اگرچه خود این چارچوب نیز در بلندمدت تغییرپذیر است (بستر رودخانه هم تغییر می‌کند)، اما نسبت به تغییرات درون آن، پایدارتر عمل می‌کند. بنابراین، در هر دو نظام، فرآیند تغییر بر روی یک زمینه نسبتاً ثابت رخ می‌دهد. این زمینه در یکی "جوهر متافیزیکی" و در دیگری "چارچوب مفهومی/باورشناختی" است.

غایتمندی یا جهت‌مندی در فرآیند تغییر

حرکت در فلسفه ابن‌سینا ماهیتی "غایتمند" است و به سوی کمال ثانی (فعلیت) جهت‌گیری می‌کند. در فلسفه ویتگنشتاین، اگرچه غایت به معنای وجودی مطرح نیست، می‌توان نوعی "جهت‌مندی کارکردی یا معرفتی" را مشاهده کرد؛ حرکت به سوی "وضوح" بیشتر در کاربرد زبان و "توافق" در بازی زبانی و رسیدن به "آگاهی" از طریق توصیف. تمثیل رودخانه نیز ذاتاً متضمن جهت‌مندی (جریان از مبدا به مقصد) است.

ساختار سه‌گانه "مبدا، واسطه (تغییر)، منتها"

می‌توان یک ساختار تحلیلی سه‌گانه را در هر دو دیدگاه شناسایی کرد:

ابن‌سینا: قوه (مبدأ) ← حرکت (واسطه/فرآیند/کمال اول) ← فعلیت (غایت)=منتها (حصول آگاهی/کمال ثانی).

ویتگنشتاین: موضوع گزاره (شیء زبانی/به مثابه جوهر یا کمال اول) ← فعل ربط (واسطه/توصیف‌کننده حرکت/ماشین/کمال اول تفسیری) ← محمول گزاره (قوه یا وصف بالقوه شیء زبانی)=حصول آگاهی (منتها/کمال ثانی).

این ساختار مشابه که در آن عنصری ثابت از طریق یک واسطه فعال به وضعیتی جدید می‌رسد و نتیجه‌ای حاصل می‌شود، یک هم‌ساختی تحلیلی جالب توجه است، فارغ از تفاوت ماهوی عمیق میان عناصر این ساختار در دو نظام فکری. وجود عنصر ثابت، جهت‌مندی (وجودی یا کارکردی/معرفتی)، و ساختار سه‌گانه مبدأ-واسطه-منتها، همگی گواهی بر مرکزیت مساله دگرگونی در هر دو نظام فکری و تلاش آنها برای ارایه چارچوبی جهت فهم این پدیده است. ویتگنشتاین، چه در دوره متقدم (رساله) و چه متأخر (پژوهش‌ها)، تحلیل‌های متفاوتی از تغییر ارایه می‌دهد که عمدتاً در قلمرو منطق و زبان قرار دارند. در رساله او رابطه استلزام منطقی را به مثابه نوعی "انتقال معنایی" تفسیر می‌کند. عملیات منطقی که گزاره‌ای را از گزاره‌ی دیگر استنتاج می‌کند، شبیه به فرآیندی درونی در ساختار منطقی امور واقع تلقی می‌شود. در پژوهش‌ها او گاه تغییر و حرکت را در پیوند با "علیت" (هم‌وقوعی منظم) و "توصیف امکان" می‌بیند. "ماشین" به عنوان نمادی از این امکان عمل می‌کند که پیوند میان موضوع و محمول را برقرار می‌سازد؛ گویی رویدادهای ضرورت‌یافته بر این ماشین سوار شده و به نتیجه منطقی یا کمال خود (آگاهی یا کاربرد موفق) می‌رسند.

تحلیل تطبیقی

یک تحلیل تطبیقی، مقایسه ساختاری گزاره‌های منطقی ویتگنشتاین با حرکت سینوی است. در گزاره "آرش با سواد است"، موضوع گزاره‌ای (آرش)، معادل جوهر ثابت یا شیء زبانی (کمال اول) در نظر گرفته می‌شود. محمول گزاره (با سواد) معادل قوه شیء زبانی تلقی می‌شود. فعل ربط (است) به مثابه ماشین یا مرکب (واسطه/حرکت) عمل می‌کند، که موضوع را از حالت قوه به فعلیت می‌رساند و "توصیف‌کننده حرکت" در این فرآیند زبانی/منطقی است. فهم یک "آرش با سواد" (فهم ناشی از گزاره)، معادل حصول آگاهی یا فعلیت‌یافتن قوه (کمال ثانی) در نظر گرفته می‌شود. این تفسیر نشان می‌دهد چگونه در یک "جهان منطقی" یا "زبانی"، فرآیندی مشابه حرکت سینوی (گذار از قوه به فعل برای رسیدن به کمال) قابل تصور است.

بر این اساس: تغییر و حرکت در اینجا نه یک فرآیند فیزیکی در عالم خارج، بلکه فرآیندی در یک جهان منطقی است که طی آن جوهری ثابت مسیری را طی نموده تا خواست، آرزو یا کمال در آن تحقق بیابد و جوهر کمال یافته، آرام بگیرد.

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که ابن‌سینا و ویتگنشتاین، با وجود تفاوت‌های عمیق پارادایمی، هر دو به مساله بنیادین "تغییر و حرکت" پرداخته‌اند. ابن‌سینا آن را به مثابه فرآیندی عینی، وجودی و غایت‌مند برای تحقق استعداد‌های ذاتی اشیا در جهان خارج تفسیر می‌کند. ویتگنشتاین، به‌ویژه در دوره متأخر، دگرگونی را در پویایی زبان، سیالیت مفاهیم، و تغییرپذیری چارچوب‌های شناختی و بازی‌های زبانی جست‌وجو می‌کند. مقایسه این دو دیدگاه، ظرفیت‌های متفاوت فلسفه (متافیزیکی و زبانی-مفهومی) را برای مواجهه با پدیده‌ای واحد آشکار می‌سازد و درک ما را از پیچیدگی مفهوم تغییر و حرکت، و امکان تحلیل آن در سطوح و قلمروهای گوناگون هستی و معرفت، تعمیق می‌بخشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی مساله تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر، به واکاوی نحوه مواجهه این دو فیلسوف برجسته از دو سنت فکری متمایز (فلسفه اسلامی-مشائی و فلسفه تحلیلی-زبانی) با پدیده عام "شدن" و "تحول" پرداخت. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت بنیادین در نقطه عزیمت، قلمرو بحث و ابزارهای مفهومی، مقایسه این دو دیدگاه می‌تواند به درک عمیق‌تری از ابعاد چندگانه مفهوم تغییر و حرکت منجر شود. تحلیل‌ها آشکار ساخت که تباین اصلی میان این دو متفکر در قلمرو و ماهیت مساله مورد بحث نهفته است. ابن‌سینا، در چارچوب متافیزیک وجودی و طبیعیات ارسطویی، دگرگونی (حرکت) را به مثابه یک فرآیند وجودی، عینی و غایتمند در جهان خارج تبیین می‌کند که طی آن، موجود مادی از طریق گذار تدریجی از قوه به فعل، به کمال ثانی خود دست می‌یابد. این حرکت، امری واقعی و مقوم زمان است که بر بستری از جوهر ثابت (کمال اول) رخ می‌دهد. با تبیین دقیق‌تر ابن‌سینا از مساله تغییر و حرکت، می‌توان دریافت که: نخست: حرکت امری وجودی است و جنبه عدمی ندارد؛ موجود از طریق آن کاستی‌های وجودی خود را برطرف کرده و توان بالقوه‌اش را آشکار می‌سازد. دوم: حرکت غایتمند است و بدون هدف تحقق نمی‌یابد. سوم: حرکت همواره آمیزه‌ای از قوه و فعل است و در مرز میان این دو شناخته می‌شود (نه در قوه محض یا فعلیت محض). چهارم: حرکت در بستر زمان شکل می‌گیرد و این دو در اتحاد با یکدیگر فهم می‌شوند. در کنار این تحلیل از حرکت، توجه ابن‌سینا به آگاهی به عنوان اصلی بنیادین و وحدت‌بخش در تحلیل دانش بشری نیز قابل ذکر است که هرچند مستقیماً به حرکت فیزیکی مربوط نیست، اما بر اهمیت فرآیندهای تکاملی در رسیدن به معرفت تأکید دارد.

در مقابل، ویتگنشتاین متأخر، با تمرکز بر تحلیل زبان و کارکردهای آن، پویایی را عمدتاً در ساحت زبان، مفاهیم و چارچوب‌های معرفتی جست‌وجو می‌کند. "تغییر" در اندیشه او به تحول در بازی‌های زبانی، دگرگونی در "جهان-تصویر" و سیالیت مرز میان قواعد و گزاره‌های تجربی (تمثیل رودخانه) اشاره دارد؛ فرآیندی که بیش از آنکه وجودی باشد، منطقی، ادراکی و وابسته به کاربرد و توافق جمعی در بستر "اشکال زندگی" است. برای ویتگنشتاین متأخر، توجه به تغییرات گزاره‌های زبانی، لازمه شناخت صورت‌های زندگی یا جهان هستی است. او زبان را پدیده‌ای مکانی و زمانی می‌داند که دستخوش تغییر و حرکت، و دارای حالات بالفعل و بالقوه، کمال و نقص است و همین پویایی را موجب اصلاح، انقلاب، کمال و آگاهی می‌داند. از این منظر، تغییر و حرکت نه یک "قاعده علی" در جهان، بلکه یک "قاعده ذاتی دستور زبان" است. شکاف میان دستور (قاعده) و اجرای آن، با عمل فهم پر می‌شود که خود مستلزم کسب آگاهی از طریق "تغییر معانی" و "حرکت مفاهیم در بستر قراردادهای اجتماعی" و "حیث التفاتی جمعی" است. امری که نشان می‌دهد واقعیت زبانی و مفهومی، امری برساخته و متغیر است.

با وجود این تفاوت پارادایمی، پژوهش حاضر نشان داد که می‌توان در سطح ساختاری یا کارکردی، به هم‌ساختی‌هایی در نحوه مفهوم‌پردازی دگرگونی در هر دو نظام فکری دست یافت. مهم‌ترین این هم‌ساختی‌ها عبارتند از:

۱. فرض وجود عنصری نسبتاً ثابت در بستر تغییر (جوهر سینوی در برابر گزاره‌های لولایی/جهان-تصویر ویتگنشتاینی)

۲. وجود نوعی جهت‌مندی در فرآیند دگرگونی (غایت وجودی سینوی در برابر وضوح مفهومی، توافق کاربردی، یا جریان معرفتی در تفسیر ویتگنشتاینی)

۳. امکان بازسازی تحلیلی یک ساختار سه‌گانه مبدا-واسطه (فرآیند تغییر)-منتها در تبیین فرآیند

شدن (گذار قوه به فعل در برابر ساختار موضوع-فعل ربط-محمول در تحلیل زبانی)

این هم‌ساختی‌ها، هرچند ماهیت عناصر در هر ساختار متفاوت است، اما نشان می‌دهند که مساله بنیادین "شدن" و نسبت میان ثبات و تغییر، در هر دو سنت فکری مورد تامل جدی بوده است. استنتاج کلیدی این پژوهش آن است که ابن‌سینا و ویتگنشتاین، هر یک از منظرگاه فلسفی خود، وجهی از پدیده پیچیده تغییر و حرکت را روشن ساخته‌اند. ابن‌سینا بر ابعاد عینی، وجودی و تکاملی‌شدن در جهان طبیعت و نقش آن در تحقق پتانسیل‌ها و پیدایش زمان تاکید می‌کند. ویتگنشتاین بر پویایی فهم، معنا و ارتباطات انسانی در بستر زبان و نقش دگرگونی‌های مفهومی و معرفتی در شکل‌دهی به شناخت و آگاهی ما روشنایی می‌افکند؛ و تغییر و حرکت را به مثابه توصیفی ناشی از ترکیب "اشیای بسیط" (که وضعیت امور واقع و ساختار جهان را می‌سازند) فهم می‌کند. فرآیندی که هدف آن سوق‌دادن "این نه آنی‌ها" به سوی "این‌همانی‌ها" از طریق انتقال معنا و در نتیجه، کسب شناخت و آگاهی است. بنابراین، برای ویتگنشتاین (در هر دو دوره فکری)، تغییر و حرکت نقشی کلیدی در فرآیند شناخت ایفا می‌کند.

در نهایت، دستاورد اصلی این مطالعه تطبیقی، فراتر از بازگویی دیدگاه‌ها، در ارایه یک تحلیل استنتاجی و تفسیری نهفته است که نشان می‌دهد چگونه می‌توان با قراردادن دو نظام فکری به‌ظاهر ناهمگون در کنار یکدیگر، به فهم غنی‌تر و چندوجهی‌تری از یک مساله پایدار فلسفی دست یافت. این پژوهش اهمیت تحلیل دگرگونی را هم در ساحت هستی (Ontology) و هم در ساحت زبان و معرفت (Epistemology/Language) برجسته می‌سازد و گویای آن است که تبیین کامل‌تر این پدیده، مستلزم توجه به هر دو جنبه و تعامل میان آنها است. مقایسه حاضر، ظرفیت‌های متمایز سنت متافیزیکی و سنت تحلیل زبانی را در مواجهه با یکی از بنیادین‌ترین پرسش‌های فلسفی آشکار ساخت.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان تحلیل و بررسی تطبیقی تغییر و حرکت در فلسفه ابن‌سینا و ویتگنشتاین متأخر در دانشگاه قم است.

سهم نویسندگان: حسین یعقوب‌پور (نویسنده اول)، نگارنده مقدمه/روشناس/پژوهشگر اصلی یا کمکی/تحلیلگر آماری/نگارنده بحث (۳۴٪)؛ مهدی منفرد (نویسنده دوم)، نگارنده مقدمه/روشناس/پژوهشگر اصلی یا کمکی/تحلیلگر آماری/نگارنده بحث (۳۳٪)؛ علی الهی‌داستی (نویسنده سوم)، نگارنده مقدمه/روشناس/پژوهشگر اصلی یا کمکی/تحلیلگر آماری/نگارنده بحث (۳۳٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Asgari A (2015). The role of potentiality in explaining the existence of material beings in Aristotle's philosophy. *Sophia Perennis (JAVIDAN KHIRAD)*. 11(26):83-118. [Persian]
- Burwood S (2023). *The river-bed of thoughts and conceptual change*. London: Philosophy of Education Society of Great Britain.
- Coope U (2009). Change and its relation to actuality and potentiality. In: *A companion to Aristotle*. Malden: Blackwell. p. 277-291.
- Copleston F (2008). *A history of philosophy (Volume 1)*. Mojtabavi J, translator. Tehran: Scientific and Cultural Publications Center. [Persian]
- Hanfling O (2018). *Wittgenstein's later philosophy*. Hojjat M, translator. Tehran: Hermes Publications. [Persian]

- Ibn Sina (1982). The physics of the cure: The art of natural hearing. Foroughi MA, translator. Tehran: Amir Kabir Publications. [Persian]
- Ibn Sina (1983). The commentaries/glosses. Badawi AR, editor. Qom: Islamic Propagation Office Publications. [Arabic]
- Ibn Sina (1984). The cure: The physics. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Public Library. [Arabic]
- Ibn Sina (2000). Deliverance from drowning in the sea of aberrations. Daneshpajouh MT, editor. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Ibn Sina (2004). The Alaei book of knowledge: Physics. Meshkat M, editor. Hamedan: Bu-Ali Sina University Press. [Persian]
- Ibn Sina (2021). Remarks and admonitions. Malekshahi H, translator. Tehran: Soroush Press. [Persian]
- Ismailpour H, Alavi H (2022). Epistemological explanation of change (deconstructive analysis of change and motion). Essays in Philosophy and Kalam. 54(1):61-79. [Persian]
- Mesbah Yazdi MT (2003). Philosophy instruction (Volume 2). Tehran: Amir Kabir Publications. [Persian]
- Mesbah Yazdi MT (2005). Mishkat (commentary on the metaphysics of Ibn Sina's Al-Shifa). Naderi MM, editor. Tehran: Imam Khomeini Education and Research Institute Publications. [Persian]
- Mohammadi A, Paya A (2022). A critical assessment of "the language game of doubting" and "certainty" in the later Wittgenstein. Philosophy of Science. 12(1):233-276. [Persian]
- Motahhari M (2008). Collected works: Philosophical articles (Volume 6). Qom: Sadra Publications. [Persian]
- Nail T (2019). Being and motion. Oxford: Oxford University Press.
- Reyhani A (2017). A look at the existence and quiddity of the 'time' in Avicenna's philosophy. NASIM-E-KHERAD. 3(2):55-66. [Persian]
- Saadat Mostafavi H (2012). Commentary on remarks and admonitions: The third mode. Tehran: Imam Sadiq (AS) University Press. [Persian]
- Tomashpolskaia N (2023). Ludwig Wittgenstein on the problem of time. Maribor: University of Maribor and Slovenian Society for Analytic Philosophy and Philosophy of Science.
https://www.researchgate.net/publication/375742427_Presentation_Wittgenstein_on_time-
- Tyson NG, Liu C, Irion R (2000). One universe: At home in the cosmos. Washington, D.C.: Joseph Henry Press.
- Wittgenstein L (2020). Philosophical investigations. Fatemi F, translator. Tehran: Markaz Publications. [Persian]
- Wittgenstein L (2021). Tractatus logico-philosophicus. Hoseini M, translator. Tehran: KARKADAN Publications. [Persian]
- Wittgenstein L (2023). On certainty. Hoseini M, translator. Tehran: Hermes Publications. [Persian]
- Zandiyeh A (2018). A review of Wittgenstein and the end of philosophy: Neither theory nor therapy. Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences. 18(7):77-100. [Persian]

پی‌نوشت

أَنَّ الحركة تبدل حال قارة في الجسم يسيراً يسيراً على سبيل اتجاه نحو شيء و الوصول به اليه و هُو بالقوة أو بالفعل
تلكان مفهوماً اسماً لمعنيين: أحدهما لا يجوز بالفعل قائماً في الأعيان و الآخر يجوز أن يحصل في الأعيان